

سخنرانی فاطمیه دوم ۱۴۰۴

محمد حسین قدوسی

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين. الصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطاهرين.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ﴿١﴾ وَمَا أَذْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ ﴿٢﴾ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ ﴿٣﴾
تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ ﴿٤﴾ سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ ﴿٥﴾

عن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَنَّهُ قَالَ: «الْلَّيْلَةُ فَاطِمَةُ وَ الْقَدْرُ اللَّهُ»

در احادیث و نصوص دینی که در ارتباط با حضرت فاطمه (س) داریم، عبارات، جملات و کلماتی پیدا می‌شود که به راحتی برای انسان قابل درک نیست و این طور احساس می‌شود که اسراری در آن‌ها نهفته است. انسان وقتی توجه می‌کند، می‌بیند فقط قبر مبارک ایشان نیست که پنهان است و کسی از آن اطلاع ندارد، بلکه به نوعی زندگی، وجود، حرکت، مسائلشان و نصوصی که در ارتباط با ایشان هست، آن جایگاهی که دارند و احترامی که معصومین (ع) به ایشان می‌گذاشتند... هم تا حدی همینطور رازآلود است و اسراری دارد که انسان متوجه نمی‌شود.

◎ سوره قدر

یکی از مواردش همین تفسیری است که در ارتباط با سوره قدر گفتند: «الْلَّيْلَةُ فَاطِمَةُ وَ الْقَدْرُ اللَّهُ» با همین مفهوم در این جمله، اگر «لیلة» را برداریم و جایش «فاطمه (س)» را بگذاریم و بجای «الْقَدْرُ»، «اللَّهُ» را قرار دهیم، عبارت، می‌شود «فاطمَةُ اللَّهِ»، که انسان در حالت عادی، چیزی از این عبارت متوجه نمی‌شود. همینطور عباراتی از این قبیل که؛ در این شب، قرآن نازل می‌شود و اینکه در هر امر و مساله‌ای در این شب و در این ظرف، ملائکه نازل می‌شوند: «تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ».

اگر این ظرف، فاطمه (س) است، این چه معنایی دارد؟

همین‌طور اینکه «سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ»؛ ملائکه و کائنات در حالت سلام و در حالت نگرهبانی بر نیکی‌ها و خیرات هستند و بر هر انسانی که در مسیر خیر هست، درود می‌فرستند تا زمانی که فجر ظاهر شود، چه معنایی دارد؟

روایات متعددی دیگری هم با معانی دیگر، در این زمینه داریم، از جمله؛ «من عرف فاطمة حق معرفتها فقد ادرك ليلة القدر»؛ کسی که فاطمه (س) را بفهمد، حقیقت قدر را درک می‌کند.

© حدیث لولای

همینطور عبارتهای دیگری که در ارتباط با حضرت(س) هست؛ این که خطاب به پیامبر می شود که «یا أَحْمَدُ! لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ، وَ لَوْلَا عَلِيُّ لَمَا خَلَقْتُكَ، وَ لَوْلَا فَاطِمَةُ لَمَا خَلَقْتُكُمَا»

یعنی همه کائنات بخاطر پیامبر(ص) است و بدون امیرالمومنین(ع)، پیامبر(ص) هم خلق نمی شد و در نهایت بدون فاطمه(س) هیچ یک از ایشان خلق نمی شدند. اگر ظاهر این عبارت را در نظر بگیریم، گویا جایگاه حضرت فاطمه(س) از بقیه بالاتر است؛ چون هدف از خلقت ایشان، انگار که حضرت فاطمه(س) است. حال این ها چگونه معنا می دهند؟

© فِداها أَبوها / أم ابیها

همینطور عبارتهایی مثل این که پیامبر(ص) می فرمایند: «فِداها أَبوها»؛ پدرش فدایش باد. چگونه؟ طبیعتاً معنا ندارد که یک انسان برتر، فدای انسان پایین تر شود و اگر مرتبه پیامبر(ص) بالاتر است، دیگر این کلمه معنا نمی دهد. یا اینکه پیامبر(ص) دست حضرت فاطمه(س) را می بوسند، یا خطاب به ایشان «أم ابیها» (مادر پدرش) می فرمایند. گفتن «ام ابیها» به دختر، باید یک فلسفه روشنی داشته باشد.

© مصحف حضرت فاطمه(س)

و قضیه «مصحف حضرت فاطمه(س)» که بعد از فوت پیامبر(ص)، چهل روز جبرئیل نازل می شده و مطالبی را به حضرت فاطمه(س) می گفته که به نام «مصحف فاطمه(س)» جمع شده. این مصحف از حیث محتوا و از جهاتی، بعد از روایت سوره قدر، رتبه اول را در توصیف جایگاه حضرت فاطمه(س) دارد.

© حَجَّتْ بِر حَجَج

این تفوق جایگاه حضرت فاطمه(س) بر معصومین بعد از ایشان، تا حدی روشن است؛ این که ائمه معصومین(ع)، حَجَّتْ بِر مردم بودند و فاطمه(س)، حَجَّتْ بِر حجج. اما مواردی که پیشتر ذکر شد، به راحتی قابل درک و توضیح نیستند و اگر به ظاهر آنها اکتفا کنیم، جواب روشن و مشخصی نمی گیریم. برای توضیح این مطالب و اینکه تا حد ممکن بفهمیم حقیقت چگونه است، لازم است ابتدا مقدماتی ذکر شود:

مقدمات درک .

❖ مقدمه اول

حقیقت اشیاء، موجودات و انسان‌ها، ورای این ظاهری است که در این عالم می‌بینیم؛ این‌ها نازل شده و در مرتبه پایینی هستند که ظرفیت روحی، معرفتی و وجودی ما امکان درکشان را می‌دهد.

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» (حجر: ۲۱)

انسان‌ها هم حقیقتشان، موجودات بی‌نهایتی‌ست که خلق شده‌اند تا «خلیفه الله» باشند؛ «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (ص: ۷۲)

هر انسانی بی‌نهایت است و استعداد و فعلیت بی‌نهایت دارد. فقط استعداد نیست؛ این‌طور نیست که «من می‌توانم برسم»، نه! من، بالفعل یک موجود نامتناهی هستم که در این جهان، بخش زیادی از حقیقتم زندانی است و این، حداقلی از انسان است که دچار محدودیت شده. لذا حقیقت من بالاتر است و این حقیقت بالاتر من، همین الان حاضر است، نه اینکه بعدا حاضر شود.

این همان معنای «قوس صعود» است؛

انسانی که در این جهان آمده، انسانی است که ورای این جهان، قبل از اینکه این خلقت مادی را داشته باشد موجود بوده (این قبل، قبل زمانی نیست). مثلا در روایت هست که وقتی ملائکه می‌خواهند انسانی را به این دنیا وارد کنند، از خداوند سؤال می‌کنند که زن باشد یا مرد؟ خداوند می‌فرماید از خودش بپرسید! از انسانی که هنوز نطفه‌اش بسته نشده، چطور سوال می‌شود؟! لذا خلقت این جهان، مرتبه کوچکی از وجود انسان است.

در ادامه ملائکه نگاه می‌کنند که آیا توجه این انسان در «عهد الست» بیشتر به صفات جلالیه خدا بوده یا جمالیه؟ بیشتر مظاهر قدرت و سطوت خدا را می‌بیند یا مظاهر جمال و زیبایی خدا را؟ اگر توجهش به آن مظاهر جمال و زیبایی زیاد باشد، خودبه‌خود خلقتش زن می‌شود و اگر آن طرف باشد، خلقتش مرد می‌شود. به همین ترتیب، همه ما وقتی که می‌خواهیم به این عالم بیاایم، یک سری انتخاب‌های بنیادین داریم که از طریق آن‌ها تقدیرات مان شکل می‌گیرد. این ورودمان در این جهان، قوس نزولی ماست و هبوط انسان از آن عالم برتر، برای این است که مجددا صعود کند. در این عالم اگر درست رفتار کند؛ به دنبال فضایل و کمالات باشد، به دنبال انسانیت خود باشد، شروع می‌کند در قوس صعودی به تدریج بالاتر و بالاتر رفتن و می‌تواند تا مرتبه‌ای برسد که:

«ثُمَّ دَنِيَ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» به خدا نزدیک شود؛ به ذات الله.

حتی می‌تواند از مرتبه اولیه‌اش هم بالاتر رود. مثل چی؟ مثل یک فنری که شما جمعش می‌کنی، وقتی که این فنر را رها بکنی، دیگر مثل اولش نمی‌شود؛ بلکه بیشتر پرتاب می‌شود و اگر اصطکاک نباشد تا بی‌نهایت می‌رود (چیزی که شروع به حرکت می‌کند، اگر اصطکاک نباشد تا بی‌نهایت می‌رود). انسان هم این‌طوری است؛ از طریق آمدنش به این جهان، شروع می‌کند به درک حقایق این جهان، و اگر خوب طی کند، در اثر قوس صعودی به آن مرتبه بالاتر می‌رسد.

این انسانی که وارد این جهان شده، در یک زندان و در محدودیت است. ولو اینکه پیامبر(ص) باشد، ولو اینکه حضرت صدیقه طاهره(س) باشد... چرا؟ چون مقتضای این عالم، محدودیت است، ولو اینکه به این مراتب برسد که «نحن اسماء الله، نحن صفات الله...». با وجود این که حقیقت ائمه اطهار(ع) این است که «کلهم نور واحد» هستند، و قبل از این عالم و بعد از این عالم و همراه این عالم، این حقیقت همراهشان است، اما وقتی که به این عالم می‌آیند، هر کدام در محدودیت هستند و در این زندگی مادی، بخشی از این محدودیت، از ایشان برداشته می‌شود و در بعدهای خاصی امکان فعلیت و ظهور و بروز پیدا می‌کنند که برای هر کدام متفاوت است؛ بطور مثال در مورد امام حسین(ع) آمده: «خصصْتُك بالشهادة»؛ مقام قیام و شهادت و این ویژگی، مختص اباعبدالله(ع) است. همان‌طور که اختصاص امام حسن(ع) به قعود و صلح است، اختصاص امام زین‌العابدین(ع)، چیزهایی است که مظهرش صحیفه سجادیه می‌شود، اختصاص امام باقر(ع) و امام صادق(ع) به این است که این فقاقت را بتوانند به مرحله‌ای رسانند... و اختصاص امام دوازدهم(عج) این است که امکان قیام پیدا می‌کنند؛ قیامی که از طریق آن، تمام اهداف انبیاء و اولیاء به نتیجه می‌رسد.

_____ ویژگی خاص حضرت زهرا(س) . _____

حضرت صدیقه طاهره(س)، در این خصائص، اختصاص دارد به علو، تعالی و جایگاه ویژه‌ای که مختص خود حضرت است. آن چیست؟ جلوه رازآلود و زیبایی و جمالی از خداوند که قابل دسترسی برای دیگران نیست. شبیه این است که شما گلی را در مقابل عصاره‌اش در نظر بگیرید؛ عصاره فضائل، زیبایی‌ها و جمال الهی در حضرت فاطمه(س) است و مختص ایشان است و هیچ کس دیگری در جهان نظیرش را ندارد.

❖ مقدمه دوم

در عین این که ائمه اطهار(ع) همه‌شان نور واحد بودند، اما وقتی که در این جهان می‌آمدند، هریک جلوه‌های ویژه‌ای داشتند که برای دیگری، خاص بوده و به آن تمسک می‌کردند؛ مثلاً در روایات دارد که امیرالمؤمنین(ع) در آن روزهای آخر که ضربت خوردند و نزدیک به شهادتشان است، وقتی اهل بیت(ع) از جمله حسنین(ع) در کنار بالینشان جمع می‌شوند و گریه می‌کنند، همان‌جا خطاب به سیدالشهدا(ع) می‌فرمایند: «لَا يَوْمَ كَيَوْمِك يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ...» یعنی این مصیبت‌ها جای خود، اما مصیبت تو یک چیز دیگر است. این اشاره به آن حادثه خاص و آن خصیصه خاصی است که از طریق حضرت سیدالشهدا(ع) به فعلیت می‌رسد و ظهور و بروز پیدا می‌کند.

شرح «فداها أبوها» و «أم ابیها».

حضرت فاطمه (س) سلام الله علیها هم درست چنین جایگاهی را در توجه معصومین (ع) و حتی توجه پیامبر (ص) داراست. پیامبر (ص) که جایگاه ویژه‌ای دارد و طبق نظر فلاسفه «صادر اول» است و «اشرف خلایق»، که این عبارت هم، وصف خیلی بلندی برای حضرت نیست؛ چرا که جایگاهشان بسیار بالاتر است و واژه‌ها و جملاتی که در احادیث در موردشان هست ورای این‌هاست، با این وجود پیامبر (ص) هم که در این عالم می‌آید، به دلیل گرفتاری‌های این عالم، طبق فهم ما و آن چیزی که از ظاهر روایات بر می‌آید، گویا در مراتبی نیازمند حضرت فاطمه (س) است.

این نیازمندی چطور است؟ مثل یک انسانی است که درباغی پر از گل است، اما این بودن، او را از داشتن و استفاده از عطر و عصاره این گلها در جیبش بی‌نیاز نمی‌کند. در واقع پیامبر به دلیل آن مشغولیت و وظیفه‌ای که دارد، در عین اینکه در مرتبه بالاست، اما موظف شده که برگردد به این عالم و رسالتش این است که بیاید میان مردم عادی، حتی میان اشقی‌الاشقیاء و با آن‌ها نشست و برخاست کند، حرف‌هایشان را بشنود و تحملشان کند. لذا حضرت می‌فرمایند:

«إِنَّهُ لَيُغَانُ عَلَى قَلْبِي، وَ إِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً.»

گاه بر قلبم غباری می‌نشیند و من روزی هفتاد مرتبه از درگاه خدا آمرزش می‌طلبم.

این غبار منافاتی با نور حضرت رسول (ص) ندارد؛ شبیه جواهری، که بر رویش غبار ناشی از فضای پر گرد و غبار می‌نشیند. اینجا است که پیامبر (ص) باید هر روز حضرت فاطمه (س) را ببیند و اگر نبیند دلتنگ می‌شود؛ این دلتنگی، مثل دلتنگی ما و از روی عواطف نیست، بلکه مرتبه‌ای متناسب با آن‌هاست. این مرتبه درست مثل کسی است که برای برداشتن این غباری که در اثر انجام وظیفه و رسالت الهی بر قلبش می‌نشیند، نیازمند است که به این عصاره برگردد و گویی می‌خواهد پاکسازی ظاهری بکند.

مثلاً مهندسی را در نظر بگیرید که شهرکی را خودش ساخته، نقشه را خودش کشیده، اما هر چند وقت یکبار باید برگردد و به این ماکت، که گویی عصاره این شهرک بصورت خیلی روشن و واضح است، مراجعه کند تا از طریق نگاه به ماکت، از تکرر و تشتت ذهنی که برایش ایجاد شده، رها شود. رجوع پیامبر (ص) به حضرت زهرا (س) و این عصاره و حقیقت برتر از این نوع است. اگر این نباشد، انگار که حضرت یک چیزی کسر دارد و این است که می‌فرماید: «فداها أبوها».

اما در «أم ابیها» هم، مادر چه نقشی دارد؟ نقش تربیتی، عاطفی و پشتیبانی وجود انسان از او نشأت می‌گیرد و اگر نباشد، انسان یتیم است؛ یتیمی، نوعی بی‌پشتیبان وجودی، درونی و قلبی است و بچه‌ای که پدر و مادر ندارد، در یک حالتی از ضعف است که این ضعف، با یک چیز بیرونی حل نمی‌شود، بلکه از درون کسری وجود دارد. «أم ابیها» که حضرت در ارتباط با حضرت فاطمه (س) سلام الله علیها می‌فرماید، گویی چنین حالتی دارد؛ این جایگاه ویژه

حضرت فاطمه (س) است، چرا که ایشان که مادر ژنتیک پیامبر (ص) نبودند، بلکه این جلوه‌ای از فضائل و از همه وجود حضرت است که جلوه خاص ایشان بوده و رسول‌الله، گویا زمانی در مقابل «لَيْغَانِ عَلَى قَلْبِي»، به آن احتیاج داشته است. این مرتبه، انگار مرتبه رجوع به عصاره فضائل و حقیقتی است که این حقیقت در حضرت فاطمه (س) این‌طور جلوه ویژه‌ای پیدا کرده.

هیچ منافاتی هم با مفهوم «کلهم نور واحد» و اینکه همه، آن مقام را دارند و در یک وحدتی هستند ندارد. همان‌طور که اینکه امام حسین (ع) تخصیص به شهادت دارند، معنایش این نیست که امام حسن (ع) به چیزی کسر از امام حسین (ع) دارد. یعنی آن حقیقت برتری که در مرتبه بالاتر و کامل‌تر برای هر دو بزرگوار هست، وقتی که در این عالم پایین می‌آید، در این زندان، بر اساس مقتضاها و امکانات و شرایط زندگی و شرایط خاصی که برای هر کدام از این دو بزرگوار پیدا می‌شود، برای هر کسی یک جلوه‌ای دارد و هر کسی یک امکانی پیدا می‌کند؛ برای سیدالشهدا (ع) این است که به این مرتبه برسد که «إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا»، برای امام حسن (ع) این شرایط پیدا می‌شود که باید صلح و صبر کند و برای امام علی (ع) به شکل دیگری و برای هر کدام از ائمه به یک شکل خاص... تا حضرت صاحب (عج) که در نهایت همه این‌ها را به نتیجه می‌رساند.

در این گوناگونی که در مقام انجام وظیفه این بزرگواران، در این عالم پیدا می‌شود و آن حقیقتی که پدید می‌آید، همان‌طور است که مثلاً برای زن جلوه‌های جمالی خداوند بیشتر و برای مرد جلوه‌های جلالی خداوند بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. برای حضرت فاطمه (س) هم جلوه‌ها و معارف و حقایق بالاتر و بلندی در وجودشان هست که گویا تماماً رازآلودگی، جزئی از خلقت این جهانی‌شان است. چرا؟ چون چیزی در وجود حضرت (س) شکل گرفته و نهفته است که اصولاً امکان دسترسی اکثر آن‌ها برای اکثریت قریب به اتفاق آدم‌ها وجود ندارد و چون وجود ندارد، ائمه معصومین (ع) من جمله، امام صادق (ع)، هشدار داده اند که:

«و انما سمیت فاطمه لان الخلق فطموا عن معرفتها»

وجه تسمیه حضرت به این خاطر است که مردم نمی‌توانند حقیقتی از او درک کنند و امکان معرفت حضرت فاطمه (س) را ندارند، بجز یک موارد خیلی اندک؛ آن‌قدر که ایشان علو مرتبه دارد و چکیده و عصاره فضائل است. دیگر ائمه (ع) هم این فضائل را دارند، اما تفاوتشان، مثل تفاوت یک گل با عصاره‌اش است.

_____ ارتباط سوره قدر با حضرت فاطمه (س). _____

اما درباره نضی که در ارتباط با حضرت فاطمه (س) و سوره قدر آمده؛ «لَیْلَةُ فَاطِمَةَ (س) است و قدر الله»، این به چه معنا می‌تواند باشد؟

وقتی که ما آن دو مقدمه را در نظر بگیریم، می‌بینیم که این حوادثی که در سوره قدر ذکر شده، مهم‌ترین حوادث عالم خلقت از اول تا آخر و پر تکرارترین آن‌ها است؛ نزول قرآن که ثمره تمام انبیاست و بعد از آن هم تا قیامت، متنی است که بشر باید به آن تمسک کند، و در نهایت هم حضرت حجت (عج) از طریق این متن و دستورالعملش بر

جهان پیروز می‌شود. بنابراین نزول قرآن که در شب قدر انجام می‌شود، در خوانش مقدس از جهان، مهم‌ترین رویداد در عالم، از بدو خلقت تا قیامت است.

همچنین شب قدر پر تکرارترین است؛ هر سال مقدرات انسان‌ها از این طریق رقم می‌خورد. این هر سال و در یک زمان هم بخاطر نگاه ماست؛ سمبلش برای ما «شب قدر» می‌شود، اما در واقع حقیقتی است که دارد در جهان رخ می‌دهد و در جهان بالاتر، زمان معنا ندارد، یک شب خاص معنا ندارد. این معانی با نگاه زندانی ما به این شکل می‌شود، اما در واقعیت فراتر از این است.

این حقیقت که مهم‌ترین و اساسی‌ترین حقیقت است، چگونه می‌تواند رخ بدهد؟

شب قدر، شبی است که مبدأ آفرینش (خداوند) به پایین‌ترین مرتبه آن متصل می‌شود؛ خداوند می‌خواهد که از آن خزانه غیبش،

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ﴾ {حجر: ۲۱}

از آن لوح محفوظش، از آن کتاب خاصش که در آن عالم هست، برای بشری که در این پایین‌ترین مرتبه خلقت ساکن شده، یک چیزی نازل کند. این اتصالی که از آن بالا به این پایین رخ می‌دهد، از طریق عادی امکان ندارد؛ باید در شرایط، وضعیت و در ظرفی رخ دهد که آن ظرف، ظرف پاکیزه‌ای باشد و هیچ غباری رویش ننشیند.

این اقدام، مثل این است که شما می‌روید نزد استاد برتر و بزرگی که در طول زندگی یک بار بیشتر نمی‌توانید ببیندش. برای این مواجهه، انسانی که یک دانشجوی عادی ست و درک و فهمش ضعیف است، همه شرایط را آماده می‌کند برای اینکه بتواند از این لحظات اندکی که رخ می‌دهد، نهایت استفاده را بکند و اگر این استفاده را نکند، از دست می‌دهد. حالا خداوند که می‌خواهد این رویداد خاص عالم را رقم بزند، باید در ظرفی آن را رقم زند که آن ظرف، هیچ غباری بر آن ننشیند و آن ظرف فقط حضرت فاطمه (س) است.

چرا؟

چون ایشان عصاره فضائل است و از ابتدا به دلیل انتخاب و حرکت بنیادینش و به دلیل آن آزمونی که قبل از خلقت شده؛

«بَعْدَ أَنْ شَرَّطَتْ عَلَيْهِمُ الزُّهْدَ فِي دَرَجَاتِ هَذِهِ الدُّنْيَا الدَّنِيَّةِ...» (دعای ندبه)

«زهد» نه به معنایی که ما به کار می‌بریم؛ به معنای پاکی و پاکیزگی و فضیلت.

«وَعَلِمَتْ مِنْهُمْ الْوَفَاءَ بِهِ» می‌دانستی که راست می‌گویند و محکم پایش ایستاده‌اند...

برای حضرت (س) این جایگاه در این عالم ایجاد شده که پاکی مطلق است و پاک‌ترین ظرف و همان‌طور که در مقدمه اول عرض کردم، این هیچ منافاتی با مقامات دیگر معصومین ندارد. این پاکی مطلق ویژه، خصیصه حضرت فاطمه سلام الله علیها هست. تنها این ظرفی که پاکی مطلق است، صلاحیت دارد که نزول و تنزیل قرآن از آن طریق انجام شود. این ظرف، ظرف «لیلة» است.

این جا یک سؤال مطرح می شود که

آیا معنای این حرف این است که پیامبر(ص) وحی را از حضرت فاطمه(س) می گرفته؟

مثلاً به قول امروزی ها «تله پاتی» می شده؟ حضرت جبرئیل می رفته پیش حضرت فاطمه(س) و به ایشان وحی

می کرده و بعد از طریق حضرت به پیامبر می رسیده؟

خیر، معنایش اصلاً این نیست؛ به دلیل اینکه این حقیقت واحدی که در این جهان، نازل شده، وقتی به مرحله کاملاً عادی و معمولی این جهان می رسد، تبدیل به دو شخص می شود. معصومین(ع) هم این تجسم را داشتند؛ یعنی در این عالم مثل دو شخص مجسم می شدند که کاملاً از هم جداست و این مرتبه را حتی پیامبر(ص) هم داشته. پیامبر(ص) شترش گم می شده و به دنبالش می گشته. بعد منافقین می گفتند کسی که ادعا می کند که از آسمان ها آگاه است، از زمین خبر ندارد! اما این مرتبه عادی «أنا بشر مثلكم» ایشان است، یعنی همین مرتبه عادی تجسمی که همه انبیا و اولیاء و انسان ها دارند.

ظرفیت حضرت فاطمه سلام الله علیها برای نزول قرآن، در این مرتبه رخ نمی دهد؛ در یک مرتبه بالاتر است. هر چند در این جهان است اما در این جهان هم ما در یک مرتبه نیستیم؛ مانند خوابی که انسان می بینید؛ زمان و مکان در آن هم هست، هم نیست. یعنی یک لحظه اینجا هستید، لحظه بعد جای دگر (که این لحظه هم که می گویم در واقع اصطلاح بیرون از خواب است، لحظه اصلاً ندارد)، حال، آینده، گذشته کنار هم هست. گاهی دوگانگی را در خواب می بینیم؛ مثلاً فردی را می بینیم که همزمان که نفر الف هست، نفر ب هم هست... این ظرف در خواب چجوری برداشته می شود؟ این تجسم کاملی که در این جهان بیداری هست، در خواب یک درجه کم می شود.

آن ارتباطی که بین پیامبر(ص) و جبرئیل و حضرت فاطمه(س) هست، در یک مرتبه بالاتر از این جهان کاملاً مادی است. این طور نیست که آن ملائکه مثل انسان معمولی بر پیامبر(ص) ظاهر شوند و حرف بزنند... ظرفیت حضرت فاطمه(س) در آن مرتبه، منافات با ظرفیت خود پیامبر هم ندارد؛ یعنی پیامبر(ص) هم در یک مرتبه ای از عالم جدای از حضرت فاطمه(س) است، هم در مرتبه بالاترش، ظرف وحی پیامبر(ص)، حضرت فاطمه(س) است و این منافاتی با ظرفیت خود ایشان ندارد. این دو در یک مرتبه ای وحدت پیدا می کنند. لذا ظرف یک حقیقتی از خود حضرت می شود که همزمان متحد با حضرت فاطمه سلام الله علیهاست.

این تنزیل «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ﴿١﴾»، در یک ظرف پاکی است که برای ما که در مرتبه پایین هستیم، جلوه‌اش در شب قدر است؛ شب بیست و سوم، شب بیست و چهارم یا هر شب دیگر و مرتبه بالاتر از این فراتر می‌رود. همانطوری که مثلاً شب بیست و سوم برای ما یک زمان است، اما برای مردمی که در آمریکای لاتین هستند، یک شب دیگر هست و تفاوت دارد. این تفاوت‌ها چطوری است؟ مربوط به این است که حقیقت این‌ها، حقیقت مادی مجسم نیست، بلکه برای ما این‌طور ظاهر می‌شود. بنابراین، در مرتبه ما هم تکرر و این‌که دو شب متفاوت باشند هیچ اشکالی ندارد، چون حقیقتش ورای این است و در آن حقیقت، کاملاً متحد است.

«مَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ ﴿٢﴾»، حقیقت این «لایله القدر»، برای شما معلوم نمی‌شود. چرا؟ چون ما در این مرتبه هستیم.

«لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ ﴿٣﴾». این عصاره، جلوه و این ظرف، به‌گونه‌ای است که از حیث فضایل، پاکی و ویژگی‌هایش با هیچ چیز دیگری قابل مقایسه نیست. این «ألف شهر» نه اینکه واقعا هزار تا باشد، محاسبه آن‌طوری منظور نیست، منظور، برتر بودن و فراتر بودن است.

«تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ ﴿٤﴾». ملائکه و روح نازل می‌شوند. این نزول معنایش چیست؟ معنایش این است که حقیقت جهان در این عصاره در حال رخ دادن است و تقدیر جهان شکل و ظرف می‌گیرد و به بیان این جهانی ما، برنامه‌ها را کامل می‌کند. از طرفی ملائکه کسانی هستند که حقیقت رویدادهای عالم هستند. لذا ملائکه در اطراف این ظرفی که درونش حقیقت جهان رخ می‌دهد، تجمع می‌کنند. چرا که همه رویدادهای عالم «فی کل امر» (در هر امری)، حول این ظرف در حال دادن است.

«سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ ﴿٥﴾»

این فجری که ما می‌بینیم، صبح‌هایی که این سفیدی می‌زند، این هم یک شیء است و آیه قرآن که می‌فرماید: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنْزِلُهُ...» در مورد این هم صدق می‌کند. این یک حقیقت کوچکی از یک حقیقت برتر است. آن حقیقت برتری که ورای این عالم است، برای ما در دسترس نیست، اما در نهایت، یک مرتبه از این هم در دسترس ما قرار خواهد گرفت، که آن چیست؟ ظهور حضرت حجة (عج). حقیقت فجر، حضرت صاحب سلام الله علیه است. این حقیقت رخ می‌دهد و ملائکه از الان تا آن زمان، نگهبانانی در حال سلام هستند، در حالی هستند که پیوسته انسان‌ها، رویدادها و حقیقت جهان را مدیریت کنند تا زمان آماده شود برای ظهور حضرت.

این حقیقت فاطمی است و در واقع چیزی که برای ما دارد، این است که یک راه میانبر برای کمالات و برای حوائج مادی و معنوی است. این حقیقت برای کسی است که امکان دسترسی داشته باشد و دسترسی‌اش هم برای هر کسی به تناسب خودش است؛ از یک توسل عادی گرفته تا توجهات معارفی، تا حقایقی که برتر است... هر کس اگر به تناسب خودش، به این عصاره فضایل نزدیکی از جنس خودش پیدا کند، راه میانبری به سوی اهداف دنیایی و آخرتی‌اش پیدا کرده است. من، آدم‌هایی را دیده‌ام که در این روزهای فاطمیه، مشکلات ۲۰-۳۰ ساله‌شان را با توسلات حل می‌کنند. مشکلاتی که آدم‌هایی که اهل سیر و سلوک بودند، واقعاً ۲۰-۳۰ سال دارای این مسائل روحی و گرفتاری‌های عظیمی بودند؛ گره‌های عظیمی که واقعاً انسان و خود فرد فکر می‌کرد که دیگر به راحتی حل‌شدنی نیست. اما بالاخره بعد از سال‌ها، از طریق توجهی که برایشان در این روزهای خاص، حاصل می‌شود، حل می‌شود؛ توجه حقیقی به تناسب آن‌ها، که توجه آن‌ها غیر از مثلاً یک ذکر مصیبت است و طبیعتاً کسی که اهل حرکت روحی باشد، باید شرایط معرفتی برایش پیدا شود تا بتواند به این توجه برسد.

این راه میانبر، همین توصیفی است که کردم؛ توسل به حضرت صدیقه طاهره(س)، و توسل هر کسی به تناسب خودش است. این نکته هم مهم است؛ آن چیزی که در مورد حقیقت حضرت زهرا(س) قابل ذکر و توجه است، این است که حقیقت ایشان به دلیل این عصاره فضائل بودن، با این جهانی که ما داریم که سرتاسر فساد، ظلم و تباهی است، ناسازگار است، لذاست که این حقیقت، با حزن همراه است. زندگی حضرت سرتاسر، حزن است و این زندگی کوتاهی که آدم می‌بیند، متوجه می‌شود که ابتدا تا انتهایش، همه با غم و با مصیبت است؛ زندگی فرزندان حضرت و نسلشان با مصیبت همراه است و در هر جایی که انسان به ایشان نزدیک می‌شود، یک اندوهی می‌بیند. این اندوه، به سبب این ناسازگاری است و این به ما کمک می‌کند که از طریق نزدیک شدن به این اندوه و روضه، و در جان خودمان شعله اندوه را زنده کردن، بتوانیم از این زندگی روزمره و از این جهان کمی فاصله بگیریم.

وقتی هم که امیرالمومنین علیه‌السلام در شبی که با آن شرایط، مشغول تدفین است، با دستان مبارکشان خاک را زیر و رو می‌کند، حزن مثل یک سیلاب، مثل لشکری که همه چیز را غارت می‌کنند، انگار که هجوم آورد و همه چیز حضرت را غارت کرد... این شرایط را در نظر بگیرید؛ امیرالمؤمنین(ع)، در جامعه اسلامی، مشغول دفن دختر پیامبر است؛ در شب، تنها و بدون اینکه کسی باشد، و در جامعه‌ای که همه مجبورند از ایشان فاصله بگیرند، در حالی که هنوز بین ۷۵ روز یا ۹۵ روز از رحلت پیامبر(ص) نگذشته... این بار عظیمی است که علی(ع) در این حال می‌گویند که یا رسول‌الله این فوت دخترت فاطمه(س)، مصیبت رحلت تو را دوباره برای من زنده کرد...